

# سهراب، شاعری پست مدرن

محمد غفاری - تبریز  
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی



□ پُست مدرنیسم، آزادی از محدودیت‌های ژرف‌ساخت و روساخت است. مدرنیسم از قرن هفدهم کاری جز انکار گذشته باتمام وجوه آن نداشت. روگردانی از گذشته و سنت و جست‌وجوی تازگی‌ها و نوها در همه‌چیز، پیام مدرنیسم بود. پُست مدرنیسم روی آوردن به تازگی‌ها و نوگرایی را می‌پذیرد ولی روی گردانی از گذشته را نفی می‌کند. ممکن است ژرف‌ساخت‌ها و مضامین بسیار ارزشمندی در زیر غبار قرون مدفون شده باشد، استخراج و احیا و ادامه‌ی آن را با روساخت‌های جدید شکل‌های تازه‌یی از خلاقیت هنری را تحقق می‌بخشد. پُست مدرنیسم خواهان گذشته وحال است بی‌هیچ محدودیتی. چنان که تی. اس. الیوت می‌گوید: «هر نوآوری اصیل، ریشه در سنت دارد». و آشناندایی از ویژگی‌های مهم پُست مدرنیسم است.

یکی از بارزترین مقوله‌های شعر سهراب، عرفان اوست. او به دور از دل‌بستگی‌های روزمره‌ی زندگی و غوغای نان و زرق و برق آن‌چنانی دنیای امروز، به‌همراه غم‌پنهانی خویش در خلوت عاشقانه و دریافتن اسرار بی‌خودی و کشش عشق خاص خود می‌نشیند و به آن‌چنان جذابیت و صداقت و صفای باطن دست می‌یابد که با همان صفای باطن و سیر انفس به راه‌های روشن و تابناک سلوک می‌رسد و به پختگی و بلوغ هنری عارفانه دست می‌یابد و در عالم متافیزیک، سبک‌بال و بی‌خیال پرواز

می‌کند:

«باد آمد، در بگشا، اندوه خدا آورد / خانه بروب، افشان گل، پیک آمد، پیک آمد، مژده ز «نا» آورد / آب آمد، آب آمد، از دشت خدایان نیز، گل‌های سیا آورد / ما خفته، او آمد خنده‌ی شیطان را بر لب ما آورد.» (هشت کتاب، ص ۲۳۱-۲۳۲ نا)

در این قطعه او سیر من الخلق الی الحق و رسیدن به فنا و یافتن بقا را به بهترین شکل و با روساختی که ریشه در ژرف‌ساخت‌های عرفانی ما دارد بیان می‌کند:

«باید دوید تا ته بودن / باید به بوی خاک فنا رفت / باید به ملتقای درخت و خدا رسید. / باید نشست / نزدیک انبساط / جایی میان بی‌خودی و کشف». (همان کتاب، هم‌سطر، هم سپید، ص ۴۲۸)

بدین طریق دست از مس وجود شسته و کیمیای عشق یافته و زر شده است.

گرچه عرفای پیشین ما در راه عرفانی خویش تلاش می‌کردند با چشم دل جانان را بی‌واسطه ببیند اما سهراب «با لطافتی که از عرفان بودایی مایه می‌گیرد و در تصاویری که از یک نقاش برمی‌آید مطالبی را به‌صورت زیبایی بیان کرده است...» (باغ تنهایی، ص ۲۶۵) و با گشودن چشم به گلستان و با علم و ابزار اندک خویش خداوند را در طبیعت جست‌وجو می‌کند و می‌یابد:

«در دل من چیزی ست مثل یک بیشه‌ی نور، مثل خواب دم صبح / و چنان بی‌تابم که دلم می‌خواهد / بدوم تا ته دشت، بروم تا سرکوه، دورها آوایی ست که مرا می‌خواند.» (هشت کتاب، صص ۳۵۰-۳۵۱)

او به این تفکر عرفانی که تمام مخلوقات در مسیر حرکت خویش روی به سوی کمال و خالق هستی دارند و در تسبیح خالق خویش

هستند، اعتقاد راسخ دارد و با اشاره به آیه‌ی «تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن...» (سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۴۴) می‌گوید: «من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته‌ی سرو / من نمازم را پی تکبیرة الاحرام علف می‌خوانم / پی «قدامت» موج». (هشت کتاب، صص ۲۷۲-۲۷۳)

او حضور خداوند را در همه جا احساس می‌کند: «اینما تولوا فثم وجه الله» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵)

«و خدایی که در این نزدیکی ست / لای این شب‌بوهه، پای آن کاج بلند / روی آگاهی آب / روی قانون گیاه». (هشت کتاب، صص ۲۷۲)

گرچه شعر معاصر بنا به حکم زمانه، شعر برونگرا و اجتماعی ست و مسایل و مشکلات جامعه در آن بازتاب دارد. اما شاید سهراب تنها شاعری باشد که در شعر خود «سلوک» کرده و قدم در عالم عرفان نهاده و با سیر مراحل و منازل به درجات عرفانی راه یافته و آن‌چه از ادراکات انسان‌ها خارج است برگشته و به آشتی با جهان طبیعت پرداخته و خود را شناخته و شاید به وصال هم رسیده است:

«بیداری‌ات را جادو می‌زند / سیب باغ تو را پنجه‌ی دیوی می‌ریاید / و قصه نمی‌پردازم. / در باغستان من، شاخه‌ی بارور خم می‌شود، / بی‌نیازی دست‌ها پاسخ می‌دهد. / در بیشه‌ی تو آهو سر می‌کشد، به صدایی می‌رمد. / در جنگل من، از درندگی نام و نشان نیست. / در سایه - آفتاب دیارت، قصه‌ی «خیر و شر» می‌شنوی / من شکفتن‌ها را می‌شنوم. / و جویبار از آن سوی زمان می‌گذرد. / تو در راهی / من رسیده‌ام.» (هشت کتاب، صص ۱۶۳-۱۶۴)

حتا و مضمون‌های نهفته در زیر غبار قرون را استخراج و با تلمیح آن‌ها را بیان می‌کند. وقتی به نسب خود اشاره می‌کند و پدر و مادر انسان نوعی را یادآوری می‌کند، می‌گوید:

«اهل کاشانم / نسیم شاید برسد / به گیاهی در هند، به سفالینه‌یی از خاک «سیلک»»<sup>۱</sup> (همان، صدای پای آب، ص ۲۷۴)

اولین انسان گیومرث (زنده‌ی میرا) بود، وقتی او مرد، پس از چهل سال از نطفه‌ی او دو ساقه‌ی به‌هم چسبیده‌ی ریواس روید که یکی مشی و دیگری مشیانه (آدم و حوا) شد و بشر از نسل آنان است. این اسطوره‌ی آریایی‌ست و در هند و ایران معمول بود. از این‌رو می‌گوید: «گیاهی در هند».

«یکی شمردن مرگ و زندگی در عرفان کهن ما به کرات بیان شده است و یکی از معییری که تا حدی معلوم می‌کند شاعر حقیقتاً عارف بوده است. (نگاهی به سهراب، ص ۳۶) ابیات زیر است که همین نظر را با واژه‌های ظریف و زیبا و ساده بیان می‌کند: «زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ... / و نترسیم از مرگ / مرگ پایان کبوتر نیست. / مرگ وارونه‌ی یک زنجره نیست. / مرگ در ذهن اقاقی جاری‌ست. / مرگ در آب وهوای خوش اندیشه نشمین دارد... / و همه می‌دانیم / ریه‌های لذت، پُراکسیژن مرگ است. (هشت کتاب، صدای پای آب، صص ۲۹۰-۲۹۶-۲۹۷)

سهراب با آگاهی از اساطیر ملل قدیم و فلسفه‌ی اوپانیسدها - این آگاهی برخاسته از سفرهای سهراب به سرزمین‌های شرق بوده که از عرفان بودایی و کریشنا مورتی اطلاعاتی کسب کرده و آن را در دستگاه فکری خویش جای

داده است، از این نظر می‌توان گفت که سهراب خود در میان نوگرایان و طرفداران نیما دارای سبک خاصی‌ست. - سوار بر اسب اسطوره‌یی هندیان، حقیقت را در سرزمین خود و پیرامون خود توانست ببیند. «در قطعه‌ی «زندگی چیزی بود، مثل یک بارش عید». سهراب باز هم متأثر از یک اندیشه‌ی هندی‌ست. در اندیشه‌ی مردم هند «هولی» روز اول عید آنان محسوب می‌شود. این جشن معادل فروردین و عید ایرانی است. روزهای جشن را با پاشیدن ماده‌های رنگی ماندگار می‌کنند، چرا که در باور آنان، رنگ، نماد خلقت و آفرینش مجدد است: «بهتر آن است که برخیزم / رنگ بردارم / روی تنهایی خود نقشه‌ی مرغی بکشم».

(ماهنامه‌ی حافظ، اشتراک اساطیر در اشعار سهراب، شماره‌ی ۱۹، ص ۲۸)

گاهی نگاهش به قدری تازه است که گویا اصلاً با گذشته و سنت ارتباطی ندارد و دارای فلسفه‌ی نگاه تازه است. این جملات و ابیات دربرگیرنده‌ی معنایی پنهانی‌ست که هر کس می‌تواند آن را بخواند و به

دل خواه خود تفسیر کند و راز شاعرانه‌ی کلام سهراب در این نهفته است که هر کس آن‌ها را به میل خویش تفسیر می‌کند: «روح من در جهت تازه‌ی اشیا جاری‌ست / روح من کم‌سال است. / روح من گاهی از شوق، سرفه‌اش می‌گیرد. / روح من بی‌کار است. / قطره‌های باران را درز آجرها را، می‌شمارد. / روح من گاهی، مثل یک‌سنگ سر راه حقیقت دارد. (هشت کتاب، صدای پای آب، صص ۲۸۷-۲۸۸)

«هرچه از دل برآید لا جرم بر دل نشیند». اشعار سپهری نیز مصداق همین ضرب‌المثل است چون از ضمیری پاک و بی‌غل و غش برآمده است. بعضی از منتقدان معتقدند که سهراب فارغ از جامعه و افراد آن است و توجهی به آلام افراد جامعه ندارد، هرچند نظر بزرگان محترم است، اما با استعانت از آثار نویسندگان و استنباط خود با این ایده موافق نیستیم، بنا به دلایل ذیل:

۱- مگر نه این است که یکی از تفکرات غالب جامعه‌ی گذشته و ادبیات سنتی ما اندیشه‌ی عرفانی بوده که خودنوعی نگاه به جامعه می‌باشد، صرف نظر از این که رواج این اندیشه را بعضی از افراد به‌خاطر جنگ‌های خانمان‌سوز دانسته‌اند. اما سهراب از این طریق پنجره‌یی به جامعه‌ی زمان خویش گشوده است. و بدین وسیله راهی را پیش پای افراد گذاشته است تا در این دنیای معراج پولاد و عصر کامپیوتر که کم‌تر کسی به فکر دیگری‌ست و اخلاقیات فراموش شده، شیوه‌ی سپهری خود راهی آشنا جهت شناخت مبدا و خالق هستی باشد، شعر «تا انتها حضور» آخرین شعر هشت کتاب از یک مشاهده و مکاشفه‌ی عارفانه‌ی سهراب خبر می‌دهد: «امشب / در یک خواب عجیب / رو به سمت کلمات / باز خواهد شد. / باد چیزی خواهد گفت / سبب خواهد افتاد / روی اوصاف زمین خواهد غلتید /

تا حضور وطن غایب شب خواهد رفت / سقف یک وهم فرو خواهد ریخت / چشم / هوش محزون نبائی را خواهد دید / پیچکی دور تماشای خدا خواهد پیچید. / راز، سر خواهد رفت / ریشه‌ی زهد زمان خواهد پوسید / سر راه ظلمات / لبه‌ی صحبت آب / برق خواهد زد، باطن آینه خواهد فهمید. / ... (هشت کتاب، تا انتها حضور، صص ۴۵۵-۴۵۶)

۲- در جایی به نقل از ژان پل سارتر خوانده‌ام که «شاعران شکست را پذیرا می‌شوند تا شکست زندگی را گواه باشند». این سخن در مورد شعر یک نسل از شاعران کنونی ما صادق است، آن‌ها همه از یک درد رنج برده‌اند و هر یک به زبانی از آن سخن گفته‌اند. سهراب آن‌چه از جامعه‌ی خویش در ضمیر پاک خود داشته گاهی به شکل پوشیده در اشعارش متجلی می‌ساخته ولی هیچ‌گاه در مجالس و محافل در آن‌باره سخن‌سرایی نمی‌کرده و اظهار فضل نمی‌نموده است، بلکه از این شکل خودنمایی بیزار بوده است. دوستش در این‌باره می‌نویسد: «هیچ‌وقت



بحث سیاسی نداشتیم و به هیچ وجه مزاجش سازگار این مطالب نبود. جمعی معتقدند سهراب خلقی نبود. من مقصود از این اظهار عقیده را نفهمیدم. با نوشتن کتاب، دادن شعار و جلوه‌های ظاهری و آه و ناله کردن درباره‌ی خلاقیت نمی‌توان خلقی بود به خصوص که اگر شخص در حال نگارش آه و ناله‌ها در تخت‌خواب و رخت‌خواب پر قو آرمیده باشد. سهراب را غیرخلق خواندن جفا به خلق است، چون رفتار سهراب درباره‌ی افرادی که خلق می‌نامند، یعنی کارگر و دهقان از بزرگ و کوچک پُر از صفا بود از هیچ‌گونه کمک به زیردستان دریغ نداشت. در بستری کردن رنجوران با کمک من در بیمارستان با دل و جان کوشا بود... این که او را بی‌احساس بخوانند سخت جفا به سهراب است و بی‌انصافی». (همکلاسی‌ام، سهراب، ص ۶۱)

یکی از نمادها در آثار شاعران معاصر واژه‌ی «شب» است که بیانگر ظلم و ستم و جهل در جامعه می‌باشد. سهراب در شعر «در قیر شب» به گرفتاری خود و افراد جامعه و بدبختی موجود در آن به خوبی اشاره می‌کند و این خود جوابی است پوشیده به کسانی که سهراب را بی‌خبر از وضع خودکامگی و فساد موجود در جامعه می‌دانند: «دیرگاهی ست در این تنهایی / رنگ خاموشی در طرح لب است / بانگی از دور مرا می‌خواند / لیک پاهایم در قیر شب است...» (هشت کتاب، ص ۱۲) «بندهای بعدی آشکارا ظلم، جهل و بدبختی و ظلمت خودکامگی را بیان می‌کند و می‌گوید در این زندان‌سرای بی‌روزنه، امکان حرکت و جنبش نیست:

«رخنه‌ای نیست در این تاریکی / در و دیوار به هم پیوسته سایه‌ی لغزد اگر روی زمین / نقش وهمی است ز بندی رسته...» (هشت کتاب، ص ۱۲) و روشن‌تر از این نمی‌توان از خفقان محیط زندگی در سال‌های پیش و پس از ۱۳۳۲ سخن گفت. «صدای پای آب، ص ۲۳۲)

دکتر ثروتیان می‌نویسد: «شاید آن‌چه را که سهراب پس از کودتای ۱۳۳۲ شمسی در شعر «لولوی شیشه‌ها» به زبان هنر آراسته است از بدایع ادبیات در عصر ماست و چیزی از «زمستان» اخوان ثالث کم ندارد و در این‌جا شاعر را به ترس و وحشت ناشی از تنهایی متهم می‌کنند، در حالی که سهراب به زبانی فصیح و آشکار از «انسان مه‌آلود» سخن می‌راند، انسانی که در پرده‌ی از مه پنهان شده است تا دیده نشود و نگاهش به «حلقه‌ی درها» آویخته است تا بداند چه کسی از کدام خانه بیرون می‌آید و یا کدام کس در کدام بیعوله پناهنده می‌شود؟ شاید آشکارتر از این کنایه در شعر معاصر کم‌تر دیده شود و یا شاید گروهی به داد و انصاف درباره‌ی سهراب داوری نکرده باشند». (صدای پای آب، ص ۲۳۴)

۳- طلبیدن ایدئولوژی خود از شعر سهراب دلیل دیگری است که سهراب را فارغ از غم و رنج و ساکن سرزمینی رویایی قلمداد می‌کردند. اما سهراب چنان با لطافت و آرامش، جهان‌بینی خود را در شعرش بیان می‌کند که بعضی‌ها از شنیدن «پدرم وقتی مُرد، پاسبان‌ها همه شاعر بودند». (هشت کتاب، ص ۲۷۴) برافروخته می‌شوند، حتی جواب دل‌نشین سهراب «این‌ها فکر نمی‌کنند که درباره‌ی آن‌چه که نیست و من مایلیم باشد، صحبت می‌کنم». (سهراب، مرغ مهاجر، ص ۱۰۰) برای ایشان ناخوشایند می‌نماید. و به قول استاد مسکوب: «در شعر او جوابی دید و

برداشت اجتماعی خودند، بازتاب عقاید سیاسی خودشان را در آن می‌جویند و چون نمی‌یابند، جا می‌خورند و رو ترش می‌کنند». (باغ تنهایی، ص ۲۴۲) سهراب بعضی از چیزها را حس می‌کند و در جواب کسانی که او را «بچه بودای اشرافی» می‌خوانند، می‌گوید: «خوب من دنیا را این‌طور می‌بینم. آن‌چه را که می‌بینم و احساس می‌کنم، می‌نویسم». (ادای دین به سهراب سپهری، ص ۶۸)

از ویژگی‌های سهراب نگاه ویژه‌ی اوست به مخلوقات و آشنا زدایی‌هایش. او دیده را شسته و جور دیگر نگریسته است، حتی این طرز تفکر و سَنَت‌شکنی در فرم و شکل نگرش قدما، از کودکی در ضمیر ناخودآگاه او نهاده شده بود، (علم لدنی) او در وصف دوران کودکی می‌گوید: «اما من در اتاق آبی چیز دیگر می‌شدم. انگار پوست می‌انداختم. زندگی رنگارنگ غریزی‌ام بیرون، در باغ کثرت، می‌ماند تا من برگردم. پنهانی به اتاق آبی می‌رفتم. نمی‌خواستم کسی مرا بباید. عبادت را همیشه در خلوت خواسته‌ام. هیچ‌وقت در نگاه دیگران نماز نخوانده‌ام... اما میان چار دیواری‌اش هوایی به من می‌خورد که از جای دیگر می‌آمد. در وزش این هوا غبارم می‌ریخت. سبک می‌شدم. پر می‌کشیدم. این هوا آشنا بود. از دریچه‌های محرمانه‌ی خواب‌هایم آمده بود تو». (اتاق آبی، ص ۲۲)

## نتیجه

سهراب به‌عنوان یک شاعر با دستگاه فکری منسجم رو به سوی تکامل و اوج نهاده و در این مسیر از مباحث سنتی و عرفانی، اسلامی و ایرانی استفاده نموده است و به شکل ظریف مسایل روزمره‌ی خویش و جامعه‌اش را نیز بیان نموده است. ■

## پی‌نوشت

۱- سیلک: یکی از مناطق باستانی در جنوب غربی کاشان (جاده‌ی فین) است و آن دو تپه‌ی مجاور به هم است که تقریباً ششصد متر از هم فاصله دارند و در اطراف آن‌ها دو گورستان است. آثار آن‌جا مربوط به اواخر هزاره‌ی ششم تا هزاره‌ی اول قبل از میلاد است. گبرشمن آن‌جا را اولین خاستگاه بشر در کره‌ی خاکی می‌داند. (نگاهی به سهراب، ص ۶۱)

## منابع و ماخذ

- ۱- اتاق آبی، سهراب سپهری، ویراسته‌ی پیروز سیار، تهران، انتشارات صدا و سیما (سروش)، چاپ ششم، ۱۳۸۳
- ۲- ادای دین به سهراب سپهری، جلال خسروشاهی، تهران، انتشارات به‌نگار، چاپ اول، ۱۳۷۵
- ۳- باغ تنهایی (یادنامه‌ی سهراب سپهری)، به کوشش حمید سیاهپوش، نشر هستان، چاپ هفتم، ۱۳۷۸
- ۴- سهراب، مرغ مهاجر، پریدخت سپهری، تهران، انتشارات طهوری، چاپ هشتم، زمستان ۱۳۸۲
- ۵- صدای پای آب، دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات نگاه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴
- ۶- هشت کتاب، سهراب سپهری، تهران، انتشارات طهوری، چاپ بیست و یکم، زمستان ۱۳۷۷
- ۷- هم‌کلاسی‌ام سهراب (خاطرات)، دکتر محمود فیلسوفی، تهران، نشر آسیب، چاپ اول، ۱۳۸۵
- ۸- نگاهی به سپهری، دکتر سیروس شمیسا، تهران، صدای معاصر، چاپ هشتم، ۱۳۸۲